

بررسی تاریخی نقش امام علی علیه السلام در تبیین

سوره برائت

مجله علمی رویکردهای پژوهشی در علوم اجتماعی (سال دوم)
شماره ۶، جلد اول، تابستان ۱۳۹۵، ص ۲۳۷-۲۲۷

عباسعلی فراهتی^۱، محمد اخوان^۲، سمیرا حاجی بیکی^۳، طیبه خدامی^۴

^۱ استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه کاشان.

^۲ استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه کاشان.

^۳ کارشناسی ارشد نهج البلاغه، دانشگاه کاشان.

^۴ کارشناسی ارشد نهج البلاغه، دانشگاه کاشان.

نام و نشانی ایمیل نویسنده مسئول:

سمیرا حاجی بیکی

shirinaminian56@yahoo.com

چکیده

ازجمله فضایل مولای ما، امام علی(ع) مربوط به سوره برائت است. در این مقاله به شیوه کتابخانه ای به سؤالات موجود پاسخ داده می شود. از جمله، ابلاغ آیه های سوره برائت به مشرکان توسط چه کسی انجام شد؟ چرا مأموریت ابوبکر لغو شد؟ آیا اعزام ابوبکر در وهله اول و عزل او در وهله دوم و نصب امام علی(ع) به جای وی، نشان از برتری امیرالمؤمنین علی(ع) است؟ با مراجعه به کتب تاریخی درمی یابیم که ابلاغ آیه های سوره برائت توسط امام علی(ع) انجام گرفت و علت عزل ابوبکر سخن جبرئیل است و تمام فضیلت در همین جمله ("رجل منك") است. بر اساس تفسیر بسیاری از مفسران، این مأموریت فضیلتی از فضیلت های بی شمار امام علی(ع) به شمارمی آید، که در این باره در ذیل عنوان مفهوم عزل و نصب توضیح داده می شود. بر این اساس اهمیت مسئله تبری و برائت از مشرکان از بعد سلبی اسلام است، و اثبات ولایت الیه با نفی ولایت غیرش ملزم است پس برائت از مشرکان و اولیای آنها ضروری است و چون ولایت پیغمبر(ص) و امام(ع) بر اساس آیات و روایات فرع بر ولایت خداست، پس ایشان متولی برائت از مشرکان اند و عزل ابوبکر در ماجراهی اعلام برائت دلیل محرومیت وی و امثالش از حق خلافت و اثبات ولایت امام علی(ع) می باشد.

واژه های کلیدی: پیغمبر اکرم(ص)- سوره برائت- امیرالمؤمنین(ع)- ابوبکر- مشرکان

مقدمه

سوره برائت در سال ۹ هجری نازل شده است و از آخرین سوره هایی است که به پیامبرنازل گردیده است. سوره غضب است، سوره اعلام جنگ و اعلام خطر به کفار می باشد، در شأن نزول آن آمده است که مشرکان پس از فتح مکه با رسول خدا(ص) صلح کردند و پیمان بستند که با دشمنان همکاری نکنند، مانع حج مسلمانان نشوند و تعهدات دیگر. اما بعضی از آنها، خیانت و عهده‌شکی کردند، از این رو سوره برائت نازل شد و بیزاری خدا و رسولش را از مشرکان پیمان شکن بیان کرد. نظام نیشابوری، ۱۴۰۳، ج ۱۰، ص ۳۶۳ این مهم توسط مولای متقيان علی(ع) انجام گرفت و این درحالی بود که ابتدا پیامبر(ص) این مهم را به ابوبکر واگذار کرد اما به دلیل پیام پیک الهی که فرمود: [این آیات را] جز خودت یا مردی از [خاندان] تو نمی رساند، ابوبکر را عزل و علی(ع) را به جای او منصب کرد، که این نصب از فضایل بزرگ ایشان می باشد.

۲- تعاریف

برائت در لغت به معنای رهایی (لوئیس معلوم، ۱۳۶۶، ص ۳۱) و ارهیگی و سلامت از گناه، تخلص از شباهه، بیزاری از چیزی، دور شدن (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۸، ص ۴۹۹) و... میباشد. اعلام برائت، اعلام بیزاری از مشرکان است. هشداری است به آنها که با اسلام و آموزه های اسلامی باید کنار بیایند. (طبری، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۲۹۶)

۳- بررسی تاریخی موضوع

سوره ی توبه در سال نهم هجری قمری بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل گردید و آن حضرت از جانب خدای متعال مأموریت یافت محتوای سوره ی توبه را به اطلاع مشرکان مکه برساند. آن حضرت در میان اصحاب ابوبکر را برگزید تا این سوره را برای مشرکان قرائت کند، اما هنوز وی راه دوری نرفته بود که جبرئیل بر پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) وارد شد و گفت: این مأموریت را خود شما یا کسی که از خود شما هست انجام دهد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) امیر المؤمنین (علیه السلام) را به سوی ابوبکر فرستاد و او خبر پیامبر را به ابوبکر رساند و آیات را از وی گرفت و راهی مکه شد. این ماجرا در کتب متعددی ذکر شده است.

از جمله :

۱. امام علی (علیه السلام): چون ده آیه از برائت بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابوبکر را فرا خواند و او را با آن آیه ها فرستاد، تا آنها را بر مردم مکه بخوانند. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرا فرا خواند و فرمود: «به دنبال ابوبکر برو هر کجا به او رسیدی، نوشته را از او بگیر و آن را به سوی مردم مکه ببر و برایشان بخوان».«

در جحفه به او رسیدم و نوشه را از او گرفتم و ابوبکر به سوی پیامبر(صلی اللہ علیہ وآلہ) باز گشت و گفت: ای پیامبر خدا! آیدار حق من چیزی نازل شده است؟ فرمود: «نه، اما جبرئیل نزد من آمد و گفت: [پیام] از جانب تو را، جز خودت یا مردی از [خاندان] تو نمی‌رساند». (الشیبانی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۳۱۸، ح ۱۲۹۶)

۲. ابن حنبل به نقل از انس بن مالک: پیامبر خدا(صلی اللہ علیہ وآلہ)، ابوبکر را به [آیه های] برائت به سوی مردم مکه فرستاد. سپس او را فرا خواند و علی (علیه السلام) را به آنها فرستاد و فرمود: «آن ها را جز مردی از خاندانم نمی‌رسانند». (الشیبانی، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۵۶۴، ح ۱۴۰۲۱)

۳. فضائل الصحابة، به نقل از انس بن مالک: پیامبر خدا(صلی اللہ علیہ وآلہ)، ابوبکر را با [آیه های] برائت به سوی مردم مکه فرستاد و چون به ذوالحلیفه^۱ رسید در پی او فرستاد و او را باز گرداند و فرمود: «آن را جز مردی از خاندانم نمیرد». آنگاه علی (علیه السلام) را روانه کرد. (الشیبانی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۵۶۲، ح ۹۴۶)

۴. خصائص امیرالمؤمنین به نقل از زیدبن یثیع (در باره امام علی (علیه السلام): پیامبر خدا، ابوبکر را به همراه [آیه های] برائت به سوی مردم مکه فرستاد. سپس علی (علیه السلام) را بی او روانه کرد و به او فرمود: «نوشته را بگیر و آن را برای مردم مکه ببر». (علی (علیه السلام) گفت: به او رسیدم و نوشه را از او گرفتم . ابوبکر با دلتنگی بازگشت و گفت: ای پیامبر خدا! آیا چیزی درباره من نازل شده است؟

فرمود: «نه، جز آن که من فرمان یافته ام که خود، آن را ابلاغ کنم یا مردی از خاندانم ». (نسائی، ۱۴۰۶، ص ۱۴۷، ح ۷۶)

۵. مسند این حنبل به نقل از زیدبن یثیع درباره ای ابوبکر: پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) او را با [آیه های] برائت به سوی مردم مکه فرستاد: اینکه هیچ مشرکی پس از این سال به حج نیاید؛ برنه ای به دور کعبه نچرخد؛ جز انسان مسلمان به بهشت وارد نمی‌شود؛ هر کس با پیامبر خدا(صلی اللہ علیہ وآلہ) پیمانی دارد؛ فقط تا پایان مدت شه مهلت دارد؛ و خداوند و پیامبرش، از مشرکان بیزارند. پس از سه روز از حرکت ابوبکر، پیامبر(صلی اللہ علیہ وآلہ) به علی (علیه السلام) فرمود: «به او برس و ابوبکر را به سوی من باز گردان و خود، آیه ها را ابلاغ کن»

علی (علیه السلام) چنین کرد. چون ابوبکر به نزد پیامبر(صلی اللہ علیہ وآلہ) آمد، گریست و گفت: ای پیامبر خدا! آیا درباره ای من چیزی رخ داده است؟

فرمود: «جز نیکی درباره تو رخ نداده است؛ ولی فرمان یافتم که آن را کسی جز خودم یا مردی از خاندانم ابلاغ نکند».

(الشیبانی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۸، ح ۴)

۶. المستدرک علی الصحيحین به نقل از جمیع بن عمیر لیثی: نزد عبدالله بن عمر آمد و درباره علی (علیه السلام) از او پرسیدم. مرا نکوهش کرد و گفت: آیا برایت از علی (علیه السلام) نگویم؟ این خانه ای پیامبر خدا در مسجد است و این خانه ای

^۱ ذوالحلیفه: در شش یا هفت میلی میزه است و مسجد شجره و میقات اهل مدینه در ان واقع شده است (یاقوت حموی، ۱۹۹۳، ج ۲، ص ۲۹۵)

علی (علیه السلام) سنت. پیامبر خدا، ابوبکر و عمر را با [آیه های] برائت به سوی مردم مکّه فرستاد. روانه که شدند، سواری را دیدند. گفتند: این کیست؟

فرمود: «من علی هستم. ای ابوبکر! نوشته ای را که با توست بده».

گفت: برای چی؟!

فرمود: «به خدا سوگند، چیزی جز خیرو نیکی نمیدانم».

علی (علیه السلام) نوشته را گرفت و بُرد و ابوبکر و عمر به مدینه بازگشتند و گفتند: ای پیامبر خدا! چه چیز درباره‌ی ما [رخ داده] است؟

فرمود: «چیزی جز خیر نیست، ولی به من گفته شد: چنین باشد که [آن را کسی] از جانب تو، جز خودت یا مردی از خودت ابلاغ نکند». (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۵۳، ح ۴۳۷۴)

۷. الإرشاد: در ماجرای برائت آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، آن (آیه های برائت) را به ابوبکر داد تا با آن، پیمان با مشرکان را به کنار افکند. هنوز دور نشده بود که جبرئیل (علیه السلام) بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد و گفت: خداوند بر تو درود می فرستد و می گوید: «از جانب تو، جز خودت یا مردی از [خاندان] تو [پیام را] نمی رساند».

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، علی (علیه السلام) را خواست و به او فرمود: «برغضباء، شتر من، سوار شو و به ابوبکر برس و [آیه های] برائت را از دست او بگیر و آنها را به مکه برسان و پیمان مشرکان را به پیش خودشان بینداز و ابوبکر را مخیر کن که یا در رکاب تو بباید یا به سوی من باز گردد».

امیر مؤمنان بر «غضباء»، شتر پیامبر خدا، سوار شد و رفت تا به ابوبکر رسید. چون ابوبکر، علی (علیه السلام) را دید، هراسان شد و به پیشبازش آمد و گفت: ای ابوالحسن! برای چه آمده ای؟ آیا همراه من می آیی یا به منظور دیگری آمده ای؟

امیرمؤمنان به او فرمود: «پیامبر خدا به من فرمان داده است که به تو برسم و آیه های برائت را از تو بگیرم و با آنها، پیمان مشرکان را به پیش خودشان بیفکنم و به من فرمان داده که تو را مخیر کنم که یا با من بیایی و یا به سوی او بازگردد».

ابوبکر گفت: به سوی او باز می گردم. به سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) باز گشت و چون بر او وارد شد گفت: ای پیامبر خدا! تو مرا برای کاری شایسته دیدی که بدان، گردنها به سویم کشیده شده و چون به سوی آن رو کردم، مرا از آن باز گرداندی. برای چی؟ آیه ای از قرآن درباره من نازل شده است؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «نه؛ اما جبرئیل امین از سوی خداوند به نزد من آمد و این گونه گفت: از جانب تو، جز خودت یا مردی از خاندانت [پیام را] نمیرساند و علی از من است و جز علی از جانب من ابلاغ نمی کند». (مفید، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۶۵)

۸. تاریخ دمشق به نقل از ابن عباس: در حالی که با عمر بن خطاب در یکی از کوچه های مدینه، دست در دست هم میرفتیم، به من گفت: ای ابن عباس! من رفیقت را مظلوم میدانم. گفتم: ای امیرمؤمنان! پس حق غصب شده اش را به او باز گرдан!

دستش را از دستم بیرون کشید و از من دور شد و زیر لب زمزمه ای کرد. سپس ایستاد تا به او رسیدم. به من گفت: ای ابن عباس! این گونه می بینم که مردم، رفیقت را کوچک شمردنند. گفتم: به خدا سوگند، پیامبر خدا، او را کوچک نشمرد، آنگاه که او را فرستاد به او فرمان داد که [آیه های] برائت را از ابوبکر بگیرد و بر مردم بخواند! عمر ساكت شد. (ابن عساکر، ۱۹۹۵، ج ۲، ص ۳۴۹)

همانطور که بیان شد نه تنها راویان و تاریخ نگاران شیعه، بلکه خود اهل تسنن نیز قبول دارند که این جریان پیش آمده و حضرت علی (علیه السلام) مأمور شده که ببرود و سوره برائت را از ابوبکر بگیرد و ببرد در مکه اعلام کند.

۴- مفهوم عزل و نصب در این حادثه

یک. این حدیث به روشنی فضیلت بزرگی را برای علی (علیه السلام) اثبات میکند، (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۲۷۸) ولی متأسفانه مانند سایر احادیثی که از این گونه است، مورد بی مهری قرار گرفته است و جمعی تلاش و کوشش میکنند آن را یا به کلی از ارزش بیندازند و یا از اهمیت آن بکاهند و برای این کار راه هایی انتخاب کرده اند!

۱. گاهی مانند، نویسنده المنار از میان احادیث مربوط به این قسمت، تنها آن احادیثی را انتخاب کرده اند که درباره ای نظارت ابوبکر بر مراسم حج سخن می گوید، ولی درباره ای گرفتن سوره برائت از او و گفتاری که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) درباره علی (علیه السلام) فرمود، سکوت اختیار کرده اند.

در حالی که سکوت قسمتی از احادیث از این موضوع دلیل بر آن نمی شود، که آن همه احادیث را که در این باره بحث می کند نادیده بگیرند. روش تحقیقی ایجاب میکند که همه احادیث را مورد توجه قرار دهنند، هر چند بر خلاف میل و پیش داوری های آنها باشد.

۲. زمان دیگری به تضعیف سند بعضی از احادیث مانند حدیثی که به سماک و حنش منتهی میشود، پرداخته اند.

در حالی که این حدیث یک طریق و دو طریق ندارد و راوی آن منحصر به سماک و حنش نیست، بلکه به طرق متعدد در کتب معتبر آنان آمده است.

۳. و زمانی به توجیه های شگفت انگیزی درباره ای متن حدیث پرداخته اند، مثل اینکه گفته اند اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) مأموریت ابلاغ سوره را به علی (علیه السلام) داد، به خاطر این بوده که بنا به عادت عرب لغو پیمان ها باید به وسیله خود شخص یا یکی از خاندان او ابلاغ گردد. در حالی که اولاً در طرق متعددی تصریح شده که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: جبرئیل برای من این دستور را آورده و یا چنین مأموریتی پیدا کرده ام.

ثانیاً در بعضی طرق این احادیث که در بالا ذکر شد، می خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: اگر تو این کار را نکنی، من خودم باید اقدام به این کار کنم، مگر عباس عمومی پیغمبر یا یکی دیگر از بستگان او در میان مسلمانان وجود نداشتند که اگر علی (علیه السلام) نرود باید شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) اقدام به این کار کند.

ثالثاً برای اصل این موضوع که عادت عرب چنین بوده است، هیچ گونه مدرکی ذکر نکرده اند و چنین به نظر می رسد که حدس و تخمين و گمانی برای توجيه حدیث فوق، طبق میل خود بوده است.

رابعاً در بعضی از طرق معتبر این حدیث جمله: لا يذهب بها الرجل مني و أنا منه یا مانند آن آمده است که نشان میدهد پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را همچون خودش و خویش را همچون او می دانست. (همان مضمونی که در آیه مباھله آمده است)

از آنچه در بالا آورده ایم چنین نتیجه می گیریم که اگر تعصب ها و پیش داوری ها را کنار بگذاریم پیامبر (صلی الله علیه و آله) با این کار برتر بودن مقام علی (علیه الاسلام) را از همه ی صحابه مشخص ساخته است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج، ۷، ص ۲۷۹ و ۲۸۰)

دو. علامه طباطبایی در بررسی و تحلیل روایات مربوط به اعزام امام علی (علیه السلام) برای اعلان برائت از مشرکان می نویسد:

از روایت فراوانی که درباره ی ماجراهی فرستادن علی (علیه السلام) و عزل ابوبکر نقل شده است، به روشنی دانسته می شود که سخنی که جبرئیل (علیه السلام) برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) آورد این است :

لا يؤتى عنك آلا انت أو رجل منك. (الشیبانی، بی تا، ج ۱ ص ۱۵۱)

نیز پاسخ پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ابوبکر که از علت عزلش پرسیده بود، همان چیزی بود که خداوند سبحان وحی کرد یا این سخن که به همان معناست:

لا يؤتى عنى آلا أنا أو رجل متى. (صدقوق، ۱۳۸۵، ص ۱۸۹).

در هر حال، آن سخن، مطلق، فraigیر و شامل ابلاغ برائت و یا هر حکم الهی دیگری است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیاز دارد کسی از جانب او آن را ابلاغ کند و هیچ دلیل نقلی یا غیر آن وجود ندارد که این حکم را به ابلاغ برائت اختصاص دهد.

روشن است که منع از برخنه طوف کردن بر گرد کعبه و جلوگیری از حج گزاردن مشرکان پس از آن سال و نیز تعیین تکلیف پیمان های مدت دار و بی مدت، همگی احکام الهی ای بودند که درباره ی آنها آیاتی نازل شده بود. پس چه معنایی دارد که ابلاغ برخی از آنها را به ابوبکر و ابلاغ برائت را به ابوهریره مربوط بدانیم (حال یا به تنها ی و یا پس از آن که صدای علی (علیه السلام) گرفت) و او نیز همه آنها را جار بزند تا آنجا که صدای او هم بگیرد؟ و اگر این کار در این حال برای ابو هریره جائز باشد، چرا برای ابوبکر نباشد؟

آری، برخی مفسران، (مانند این کثیر و همگنانش) در اینجا وجهی تراشیده اند تا مضمون این روایات را توجیه و سپس تأیید کنند و آن این است که جمله «لا يؤتى عنى آلا أنا أو رجل متى» ویژه ابلاغ برائت است و دیگر احکامی را که علی (علیه السلام) ند ا می داد، شامل نمی شود و پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از آن رو علی (علیه السلام) را برای ابلاغ آیه های برائت [که در بردارنده نقض پیمان با مشرکان بود] در میان حاجیان برگزید که بنا بر عادت عرب، جز کسی پیمان را بسته یا مردی از خاندانش، آن را نقض نمیکند و رعایت این عادت جاری عرب، باعث شد تا پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابلاغیه برائت را که در آن

نقض پیمان با مشرکان بود، از ابوبکر بگیرد و به علی (علیه السلام) – که مردی از خاندانش بود- بدهد تا بدین وسیله، سنت عرب را حفظ کند.

علامه میگوید: کاش می دانستم که از کجا مفروض گرفته اند سخنی که جبرئیل (علیه السلام) فرمود آورد: «إِنَّهُ لَا يَؤْتَى عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ»، منحصر به ابلاغ نقض پیمان است و معنای دیگری ندارد، در حالی که هیچ دلیل عقلی و نقلی ای بر این انحصار نیست و جمله، آشکارا میفهماند که هرچه ابلاغش بر عهده پامبر خداست، جایز نیست که کسی جز خود او و یا مردی از خاندانش به ابلاغ آن بپردازد، خواه نقض پیمان با مشرکان باشد- همان گونه که در برائت بود- یا حکم الهی دیگری که ابلاغش بر عهده پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که ابلاغش وظيفة شخصی ایشان نیست، مانند نامه هایی که به پادشاهان و امته ها و اقوام گوناگون فرستاد و آنان را به اسلام دعوت کرد و یا دیگر نوشته هایی که در امور دینی و حکومتی مردم به وسیله ای افرادی از میان مسلمانان به سوی آنان می فرستاد.

تفاوت آشکاری میان این گونه امور و برائت و احکامی مانند آن است؛ زیرا مضمون آیه های برائت و احکامی مانند: نهی از برهنه طوف کردن و ممنوعیت حج گزاردن مشرکان پس از آن سال، احکامی الهی بودند که به تازگی نازل شده و هنوز تبلیغ و بیان نشده و به مخاطبان اصلی، یعنی مشرکان مکه و حاجیان غیر مسلمان، نرسیده بودند و رسالت الهی ابلاغ این گونه احکام، به عهده شخص فرستاده خداست و پیامبر (صلی الله علیه و آله) تنها در مواردی به اعزام اشخاصی برای تبلیغ اکتفا می کرد که از بیان اولیه آن احکام و ابلاغ به کسانی که می توانست به آنها برساند، فارغ شده بود (مانند دعوت به اسلام و احکام و فرمان های دین) و می گفت: «حضران به غایبان برسانند».

حقّ منصف باید در سخن «لا يؤتّى عنكَ الّا أنتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ»، نیک بنگرد؛ زیرا] قید «از جانب تو» آورده و آگفته است: «ابلاغ نمی کند جز تو یا مردی از تو» تا اشتراک در رسالت را برساند و نیز نگفته است: «ابلاغ نمی کند از تو مگر از تو» تا رسالت های دیگر را هم که به هر مؤمن شایسته می داد، شامل شود؛ زیرا مفاد سخن «لا يؤتّى عنكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ» آن است که رسالت هایی که به عهده شخص توست، کسی جز تو نمی تواند ادا کند، مگر مردی که از [خاندان] تو باشد؛ یعنی در آنچه به عهده توست، مانند ابلاغ اولیه احکام، جز مردی از [خاندان] تو نمی تواند جانشیت گردد.

علامه می گوید: کاش می دانستم چه چیزی آنان را به اهمال در فهم وحی الهی «لا يؤتّى عنكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ» که سخن خداست و جبرئیل (ع) آن را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل کرده، کشانده است و گفته اند: «سنت جاری عرب بود که پیمان را نقض نکند، جز همو که پیمان را بسته یا مردی از خاندانش». سنتی که خبر و اثری از آن در وقایع و جنگ های آنان نیست، جز همان چیزی که این کثیر در بحث از آیه های برائت گفته و به عالمان نسبت داده است.

به علاوه، اگر این سنت عربی جاهلی هم وجود داشته است، چه اعتباری در اسلام دارد؟ و چه بهایی نزد پیامبری دارد که هر روز، سنتی از جاھلیت را نسخ و هرج ندگاه، عادت قبیله ای را نقض می کرد و این عادت از اخلاق کریمانه و یا سنت ها و عادت های سودمند نیز نبود تا نقض نشود؛ بله یک سلیقه قومی بود و بیشتر به سلیقه اشرف می مانست که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در فتح مکه و در کنار کعبه، آن گونه که سیره نویسان می گویند، فرمود: «آگاه باشید! هر اشرافیگری یاخون و مالی را که ادعای شود، زیر پا نهادم، جز صیانت و نگهداری کعبه و سقایت و آب رسانی به حاجیان را».

همچنین، اگر آن سنتی عربی و پسندیده بود، آیا پیامبر خدا از آن غفلت داشته است؟ و یا آن را از یاد برده و آیه ها را به ابوبکر داده و روانه اش کرده است و چون او به سوی مکه حرکت کرده، به مقصد نرسیده، پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنچه را از یاد برده

بود، به یادآورده است و یا یکی از اصحاب به یادش آورده که چه امر واجبی را باید رعایت می کرده است، درحالی که پیامبر(صلی الله علیه وآلہ)،اسوة والای مکارم اخلاقی و رعایت دوراندیشی و حسن تدبیراست؟

و آیا به وحی الهی بر پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) واجب بوده است که این سنت عربی را نقض نکند؟ و آیا آن، یکی از احکام شرعی در این زمینه است و حرام است که حاکم مسلمان، پیمانی را به دست غیر خود یا کسی از غیر خاندانش نقض کند؟ این حکم، چه معنایی دارد؟ آیا حکمی اخلاقی است که پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) ناچار بوده آن را رعایت کند؛ زیرا مشرکان، این نقض را نمی پذیرفته اند، جز آن که از خود پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) یا کسی از خاندانش بشنوند، و حال آن که آن زمان، مسلمانان سیطره داشتند و زمام امور به دست پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) بود و ابلاغ هم ابلاغ است، به وسیله هر کس که باشد؟!

یا این که مؤمنانی که مخاطب گفتة «عاهدتُمْ» و گفتة «وَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ»^۱ و گفتة «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ»^۲ بودند، این نقض را به رسمیت نمی شناختند، جز آن که پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) یا کسی از خاندانش بشنوند، حتی اگر آیه های نقض را از ابوبکر شنیده باشند؟!...

عالمه طباطبایی در ادامه نقد سخن رشید رضا که ابوبکر را امیرالحاج وعلی (علیه السلام) را مُبلغ آیه های برائت و دست یار ابوبکر دانسته است، می گوید:

بحث بیشتر در مسئله‌ی امارت حج، تأثیری در فهم معنای گفتة «لَا يُؤْذِي عَنْكُ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِّنْكُمْ»^۳ ندارد؛ زیرا امیرالحاج بودن، خواه برای ابوبکر یا علی (علیه السلام) باشد و دلالت بر فضیلتی داشته یا نداشته باشد، از شئون و حقوق ولایت مطلقه اسلامی است که به حاکم، حق دخالت در امور دنیاگی جامعه‌ی اسلامی و اجرای احکام و شرایع دینی را می دهد؛ اما چنین اختیاری را در معارف الهی و امور وحیانی نازل شده از آسمان درباره دین، به او نمی دهد.

آری، در اختیار پیامبر خداست که روزی علی (علیه السلام) را برای سرپرستی حاجیان نصب کند و روزی اسماعیل را بر ابوبکر و عموم اصحاب، فرماندهی دهد و روزی ابن ام مکتوم را بر مدینه بگمارد، در حالی که برتر از او در آن شهرهست و پس از فتح مکه، کسی را امیرآنها کند و یا بر یمن و نیز بر امور زکات، کسی را بگمارد و ابودجانه انصاری یا سبعان بن عرفطة غفاری را بنا به آنچه در نقل ابن هشام آمده است، در سال حجّه الوداع در مدینه به جای خود نهاد، حال آن که ابوبکر در آن جاست و به حج نیامده، بنا به آنچه بخاری و مسلم و ابوداود و نسایی و جز آنها روایت کرده اند.

پس می توان گفت که این نصب ها، تنها دلالت براین دارد که پیامبر خدا، صلاحیت آن شخص را برای تصدی و اداره امور، باور نداشته است.

و اما وحی آسمانی با آن همه معارف و شرایع، نه پیامبر و نه کسی دیگر حق تصرف و دخالت در آن را ندارد و ولایت مطلقه ایشان بر امور جامعه‌ی اسلامی، تأثیری در فراغیه و محدودیت یا قبول و نسخ وحی الهی و مانند آن ندارد و سنت های قومی و عادت های جاری، حاکمیتی بر سخن خدا ندارد تا لازم آید که وحی با آنها تطبیق شود یا در این امور مهم، اقوام و خویشان به جای انسان بنشینند. خلط میان این دو باب موجب می شود تا معارف الهی از اوج کمال و شکوه خود به حضیض افکار

^۱. پیمان بستید(توبه، آیه ۱).

^۲. اعلامی است از سوی خداوند و پیامبر او به مردم(توبه، آیه ۳)

^۳. پس مشرکان را بکشید(توبه، آیه ۵)

اجتماعی-که تحت تأثیر رسوم و عادت‌ها و اصطلاح هاست-، سقوط کند و انسان، حقایق معارف الهی را با افکار عامیانه ای که فراگرفته، تفسیر کند و آنچه را اجتماع بزرگ می‌شمارد، بزرگ بشمارد، نه آنچه را خداوند بزرگ شمرده است و آنچه را مردم کوچک می‌شمارند، کوچک بشمارد تا آن جا که نویسنده ای محترم در معنای کلام وحیانی بگوید: آن عادت عربی محترمی است! (موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۲۵۶-۲۶۵)

سه. براین اساس در می‌یابیم اخذ این ایات از ابوبکر و سپردن آن به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فضیلتی مهم برای علی (علیه السلام) محسوب می‌شود و این یکی از بهترین وقایع تاریخی برای اثبات حقانیت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است.

همچنین این عزل و نصب برتری امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را نسبت به خلیفه اول ثابت می‌کند، زیرا طبق این روایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نزدیکترین شخص به پیامبر خدا (ص) بوده است و ابوبکر دارای چنین ویژگی نبوده است و این همان چیزی است که در ماجراهی سقیفه نادیده گرفته شد و بعد از وفات پیامبر اسلام (ص) شخصی که نامه‌ی اعلام برائت را از ابوبکر گرفته بود، سال‌های بعد خانه نشین شد.

و این در حالی است که خدا ابوبکر را برای ابلاغ چند آیه به یک شهر شایسته ندید و به پیامبر خود دستور داد خود شما یا کسی از شما را بر این امر بگمار؛ در این صورت چگونه حزب سقیفه چنین کسی را برای جانشینی پیامبر (ص) انتخاب کردند، تا به ابلاغ تمام احکام در تمامی بلاد بپردازد.

یگانه کسی که از طرف خدا برای رفع امان از مشرکان مکه که از شؤون حکومت است، منصب شد همان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود.

پس می‌توان گفت پیامبر اسلام (ص) به امر الهی قصد داشت در دوران حیات خود دست امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را در مسائل سیاسی و حکومتی باز گذارد، تا مردم بدانند بعد از پیامبر (ص) در امور سیاسی و حکومتی به علی (علیه السلام) به عنوان جانشین پیامبر (ص) و مسئول انجام وظایف او مراجعه کنند.

۵- نتیجه‌گیری

۱. اهمیت مسئلله‌ی تبری و برائت از مشرکان به عنوان بعد سلبی اسلام است. همان طورکه امام صادق(ع) در ضمن روایتی فرمودند: «هیهات کذب من ادعی محبتنا و لم يتبرأ من عونا» (بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۵۸) «هرگز از روح می‌گوید کسی که ادعای محبت ما را دارد در حالی که از دشمنان ما بیزاری نمی‌جوید»

۲. برائت از مشرکان مظہر صفات جلالی حق است و مشرعیت و حکم با خداوند است. همان طورکه در قرآن می‌فرماید: «ان الحكم آلا الله»

۳. چون اثبات ولایت الهی با نفی ولایت غیرش ملازمه دارد پس برائت از مشرکان و اولیای آنها ضروری است. امام باقر(ع) می‌فرماید: «مابعث الله نبیاقط الابولايتنا البراءة من عدونا و ذلك قول الله في كتابه [ولقد عثنا في] كل أمة رسول لأن اعبدوا الله

واجتنبوا الطاغوت فمنهم من هدى الله و منهم من حقت عليه الظلاله [۲] (عیاشی، بی تا، ج ۲، ص ۲۸۵) «خدای تعالی هیچ پیامبری را مبعوث نکردند مگر اعلان ولایت ما و بیزاری و برائت از دشمنان ما، چنانکه خدای تعالی در قرآن می فرماید: همانا مادر میان هر امتی پیغمبری فرستادیم تا به خلق ابلاغ کند که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید، پس بعضی مردم را خدا هدایت کرد و بعضی در ضلالت و گمراهی ثابت ماندند»

۴. چون ولایت پیغمبر(ص) و امام علی(ع) رع ولایت خداست، پس ایشان متولی برائت از مشرکان اند. در قرآن کریم آیاتی بیان می کنده ولایت و مشروعیت از سوی خداوند به پیامبر داده شده است از جمله: «البی اولی بالمؤمنین من انفسهم» «پیامبر(ص) از مؤمنان به خودشان سزاوارترست»، «اطیعوالله و اطیعوالرسول و اولی الامر منکم» «خداوند و پیامبر و اولی الامر را اطاعت کنید»، «انما ولیکم الله و رسوله و الذين امنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاء و هم راكعون» «همانا ولی شما خداوند، پیامبر و کسانی هستند که نماز به پا می دارند و زکات می دهنند در حالی که در رکوع هستند» و ...

از آیات بالاروشن می شود که حکومت پیامبر(ص) مشروعیت دارد و پیامبر هم به اذن خدا علی(ع) را به عنوان ولی و حکومت او را پس از خود حکومتی مشروع معرفی کرد و از مصادق آن را می توان در اعلان برائت از مشرکان مشاهده کرد که پیامبر(ص) امام علی(ع) را به عنوان ولی خود انتخاب کرده است.

۵. عزل ابویکر در ماجرای اعلان برائت دلیل محرومیت وی و امثالش از حق خلافت است. زیرا کسی که چنین کاری به او سپرده نمی شود چگونه می شود رهبری یک امت به او سپرده شود.

منابع و مراجع

۱. نظام نیشابوری، ح، *غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، بیروت، ۱۴۰۳
۲. لئیس معلوم، *المنجذفی الغة*، چاپ چهارم، سماعیلیان، تهران، ۱۳۶۶
۳. دهخدا، ع، *لغت نامه، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه*، تهران، ۱۳۷۷
۴. طبری، م.ج، *تاریخ الطبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، اساطیر، تهران، ۱۳۷۵
۵. الشیبانی، ا.ح، *فضائل الصحابة*، تحقیق: وصی الله محمد عباس، *طبعه الاولی*، مؤسسه الرسالة، بیروت، ۱۴۰۳
۶. النسائی، اش.ع، *خصائص امیر المؤمنان علی بن ابی طالب*، تحقیق: احمد میرین البلوشي، *طبعه الاولی*، مکتبه المعلم، الکویت، ۱۴۰۶ه
۷. حاکم نیشابوری، م، *المستدرک علی الصحیحین*، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۱ق.
۸. یاقوت حموی، ش، *معجم البلدان*، دار صادر، ۱۹۹۳
۹. محمدبن محدبن نعمان (شیخ مفید)، *الإرشاد*، ترجمه سیده‌اشم محلاتی، اسلامیه، تهران، ۱۴۱۳
۱۰. ابن عساکر الدمشقی الشافعی، ه، *تاریخ مدینة دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الامال*، تحقیق: محجال‌الدین ابی سعید عمر بن غرامه العمری، دارالفکر، بیروت، ۱۹۹۵
۱۱. مکارم شیرازی، ن، *تفسیر نمونه*، دارالکتب الإسلامية، تهران، ۱۳۷۴
۱۲. الشیبانی، ا.ح، *مسند ابن حنبل*، مؤسسه قرطبه، مصر، بی تا
۱۳. محمدبن علی بن حسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، *علل الشرائع*، مکتبه الحدیریه، نجف، ۱۳۸۵
۱۴. موسوی همدانی، م.ب، *ترجمه تفسیرالمیزان*، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، ۱۳۷۴
۱۵. عیاشی، م.م، *التفسیرالعیاشی*، محقق: هاشم رسولی، مکتبه العلمیة الاسلامیة، تهران، بی تا